

عبور از دیوارها؛ کتاب خاطرات مارینا آبرامویچ: بازنمایی رنج‌های شخصی هنرمند در هنر اجرا

به نگارش هدا لاهیجی^۱، مؤده حاتمی^۲

۱. پژوهشگر دوره دکتری پژوهش هنر، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲. پژوهشگر کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران.

آبرامویچ:

رنج حداکثری و حداقلی قرار می‌دهد، اجراهای وی بدن را در قامت تشدید شده و استحاله شده‌اش به نمایش می‌گذارد که همانند ماده‌ای بدون محتواسست و محدود به شکلی واحد نیست.

در این کتاب مارینا با تفصیل اجراهای خود همواره بیانگر گونه‌ای ساختار شکنی وابسته به حواس و بدن است و از کیفیت‌های فضا، ماده، مکان و زمان به طور هماهنگ بهره می‌برد. در کتاب عبور از دیوارها اجراهای آبرامویچ را می‌توان بر اساس سال‌های فعالیتش به ۳ دوره تقسیم کرد؛ اجراهای با عنوان ریتم که در سال‌های جوانی اش خلق کرد (۱۹۷۴-۱۹۷۳)، اجراهایی که با همراهی اولای شریک و دوستش خلق شده (۱۹۷۶-۱۹۸۸) و دوره سوم (۱۹۹۷-۲۰۱۰).

«حتی برای تیر خوردن هم خودم را آماده کرده بودم. با خودم گفتم بینم چه می‌شود» مارینا توصیف اجرا ریتم صفر (۱۹۷۴) را این‌گونه آغاز می‌کند. او در این اجرا در حالی که هفتاد و دو شیء را روی یک میز قرار داده بود، از مخاطبین خود خواست که به وسیله این اشیاء، هر نوع ارتباطی که می‌خواهند با بدن وی برقرار کنند. در این اجرا عملکرد مخاطبان متفاوت بود. در آغاز یکی از مخاطبان به او نزدیک شد و او را با گل آراست. یک نفر دیگر او را با سیم به یک شیء دیگر بست، دیگری قلقلکش داد... کمی بعد او را بلند کردند و جایش را تغییر دادند! کم کم زنجیرها را به کار گرفتند، به او آب پاشیدند و وقتی دیدند واکنشی نشان

بخشی از وجودم عاشق ناشناخته‌ها و ریسک کردن است. وقتی به کارهای خطرناک می‌رسم، ترس به خودم راه نمی‌دهم. می‌روم دنبالش. اما آدم نترسی نیستم. اتفاقاً برعکس. از مرگ وحشت دارم. وقتی هواپیما در چاله‌های هوایی می‌افتد و تکان می‌خورد، من از ترس می‌لرزم و وصیت‌نامه‌ام را می‌نویسم. اما وقتی موضوع کار پیش می‌آید، احتیاط را به دست باد می‌سپارم».

«عبور از دیوارها» عنوان کتاب هنرمندیست که درد را به مثابه دیواری انگاشته است که با آفرینش هنری از آن عبور می‌کند. این اثر نخستین بار توسط نشر نظر و نشر اورکا در سال ۱۳۹۸ به چاپ رسیده است. مارینا آبرامویچ با اتفاقات دوران کودکی از زمانی که خاطرات خود را به یاد می‌آورد آغاز می‌کند و تا زندگی معاصر خود پیش می‌رود. مارینا در این اثر تفصیل می‌کند هنر اجرایش به مثابه آن لحظه‌ی خاصیست که با ایده‌ی منحصر به خودش و با ساختار روانی و فیزیکی‌اش، در زمانی مشخص برابر مخاطبان قرار می‌گیرد. در اجراهای زنده‌ی وی، حضور مخاطب در هنگام شکل‌گیری اثر و در برخی آثار مشارکت و تعامل مخاطب در لحظه خلق اثر، بدن را مولفه اصلی تشکیل دهنده این گونه هنر انگاشته است. هنر اجرای این هنرمند، شکل هنری رنج در زمان بنیادی است؛ عمدتاً یک رخداد برآمده از رنج‌های وی تا یک مصنوع. آن‌چه در این کتاب می‌خوانیم اشاره به این مسئله دارد که آبرامویچ بدن خود را تحت آزمایش و تجربه‌ی متأثر شدن از آستانه‌های

فریاد می‌زند، او بیان می‌کند: "فریاد زدم و خشمم را نسبت به تمام چیزهای آزاردهنده زندگی‌ام ابراز کردم. تقریباً سه ساعت فریاد زدم؛ آخرها دیگر صدایم در نمی‌آمد."

تجربه آسیب زدن به پیکره‌اش نوعی واکنش در برابر مراقبت‌ها و محدودیت‌های دوران کودکی تا ۲۱ سالگی بود که در اجراهایش متأثر از بودیسم، به شکل تحمل درد نمایان می‌شد. مارینا معتقد است «با تحمل درد و رنج به واسطه‌ی بدن، ما به آگاهی می‌رسیم» (تصویر ۲).

آبرامویچ در اجراهای خود مرزهای حواس ادراکی‌اش را به واسطه مخاطب که به مثابه دیگری است به چالش می‌کشد؛ او در اجراهایش واقعا زخم می‌خورد و رنج می‌کشد، او با رویارویی با ترس‌ها و تحمل درد و رنج تلاش می‌کند خود را بشناسد و از آن آگاهی یابد، او بدنش را در معرض رنج قرار می‌دهد و از آن به عنوان ابزاری برای ابراز خود بهره می‌برد. در اجرای "هنرمند حاضر است" او بیان می‌کند چگونه ساعات طولانی نشستن بر روی صندلی و تکرار مداوم آن معانی را برایش دچار دگرگونی کرده است. دیگر صندلی معنای راحتی برای او ندارد و نشان می‌دهد که چگونه زمان می‌تواند کاربرد چیزها را دچار دگرگونی کند. تنها زمانی که بعد از سال‌ها، اولای دوست و همراه قدیم در این اجرا به‌طور غیرمنتظره‌ای مقابل وی قرار می‌گیرد، قوانین سرسختانه‌ی هنر اجرا را می‌شکند و دست‌هایش را روی دست‌های او می‌گذارد و اشک می‌ریزد. او همواره در اجراهایش یادآور این نکته است که می‌خواهد با ترس‌هایش روبه‌رو شود. یکی از همین ترس‌ها همواره تحمل درد و روبرو شدن با زخم‌های درونی است که به‌واسطه‌ی بدن تجربه می‌شود (تصویر ۳).



تصویر ۲: آزادکردن صدا، مرکز فرهنگی دانشجویی بلگراد، ۱۹۷۵، اجرا ۳ ساعت

نمی‌دهد رفتارها حالت تهاجمی‌تر گرفت. در نهایت پایان این اجرا منجر به خشونت خطرناکی شد که ممکن بود به مرگ او بینجامد. تا جایی که یکی از مخاطبان یک تپانچه را به دست مارینا داد تا خود را بکشد. در نهایت این کار به دست یکی دیگر از مخاطبان متوقف شد. او درباره این اجرا اذعان می‌دارد «آن‌چه در گالری رخ داد، هنر اجرا بود. این ذات هنر اجراست که هنرمند و مخاطب با کمک هم اثر را خلق کنند. آدم‌ها از چیزهای بسیار ساده‌ای می‌ترسند؛ از درد کشیدن، از مرگ. من در اجرا ریتم صفر مانند تمام اجراهای دیگرم آن ترس‌ها را برای مخاطب به نمایش گذاشتم؛ با استفاده از انرژی آن‌ها بدنم را تا حد ممکن به چالش کشیدم و در طول آن فرایند، خودم را از ترس‌ها کردم. من آینه مخاطبانم شدم؛ اگر من می‌توانم، پس شما هم می‌توانید» (تصویر ۱).

ریشه اجراهای او مبتنی بر تجربه‌های تلخ کودکی در جامعه کمونیستی و تربیت سختگیرانه مادرش است.

مارینا در عبور از دیوارها اجرای دیگری از خود را با عنوان "آزاد کردن صدا" (۱۹۷۵) توصیف می‌نماید که در آن لباسی سرتا پا سیاه بر تن دارد و بر روی تشکی که سرش از لبه آن بیرون است خوابیده است و در آن حالت تا جایی که در توان دارد



تصویر ۱: ریتم صفر، استودیو مارا، ناپل، ۱۹۷۴، اجرا ۶ ساعت



تصویر ۳: هنرمند حاضر است، موزه هنر مدرن (موما)، نیویورک، ۲۰۱۰، اجرا ۳ ماه

منبع متن و تصاویر:

آبرامویچ؛ مارینا و کاپلان، (۱۴۰۰)، عبور از دیوارها، خاطرات
 مارینا آبرامویچ، مترجم سحر دولتشاهی، چاپ پنجم، تهران:
 نشر اورکا، نشر نظر.